

فرهنگی‌نگار

اظهارات تازه مجتبی بانکی‌پور، نماینده مجلس و رئیس کمیسیون مشترک طرح حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، درباره نسبت شهدای جنگ ۱۲‌روزه با آمار تولدهای اخیر، بار دیگر نوع نگاه مسئولان به مسئله جمعیت را زیرسؤال برد.
وقتی جان انسان، چه شهید و چه نوزاد، در معادلات آماری تقلیل می‌یابد، نه‌تنها حرمت زندگی انسانی قربانی می‌شود، بلکه مسیر مواجهه علمی و اجتماعی با بحران جمعیت نیز منحرف می‌گردد.
«در ازای بیش از هزار شهید، بیش از ۳۰ هزار تولد داشته‌ایم.» این جمله ساده که در ظاهر شاید نوعی امیدآفرینی جمعیتی تلقی شود، در لایه‌های زیرین خود نشانه‌ای است از یک انحراف جدی در شیوه تفکر و تحلیل برخی تصمیم‌گیران کشور.
مقایسه شهادت با تولد، جان‌باخته با جان‌زاده‌شده، نه صرفاً یک خطای آماری، بلکه یک خطای اخلاقی است. این نوع سخن‌گفتن، نه‌تنها فاقد درک علمی از مفهوم جمعیت و نسبت آن با توسعه است، بلکه نشانه‌ای از فروکاستن کرامت انسانی به ارقام و نمودارهاست.
در حافظه تاریخی ملت ایران، شهید جایگاه قدسی دارد و نوزاد حامل رؤیای آینده است. پیوندزدن این دو در یک نسبت عددی، بدون هیچ مبنای مفهومی یا عقلانی، بیش از آنکه دلگرم‌کننده باشد، نشانه‌ای از فرسودگی ادبیات سیاست‌گذاری است؛ سیاست‌گذاری‌ای که به‌جای صورت‌بندی دقیق مسئله، آن را در قالب جملاتی سطحی و احساسی به افکار عمومی عرضه می‌کند.

آمار رسمی تولدها چه می‌گوید؟

برخلاف آنچه بانکی‌پور با شور و حرارت در رسانه‌ها عنوان کرده، گزارش رسمی سازمان ثبت‌احوال کشور از افت معنادار آمار ولادت در بهار امسال خبر می‌دهد. مجموع تولدهای ثبت‌شده در سه‌ماهه نخست جاری برابر با ۲۱۳ هزار نوزاد بوده است؛ عددی که نسبت به مدت مشابه سال قبل، حدود ۲۵ هزار تولد کمتر را نشان می‌دهد. کاهش ۱۰ درصدی مولاید، آن هم در شرایطی که سیاست‌های رسمی کشور روی افزایش جمعیت متمرکز شده‌اند، زنگ خطری است که باید دقیق و جدی شنیده شود، نه آنکه پشت جملات احساسی پنهان بماند.
این در حالی است که حتی مقایسه کلی‌تر روند تولد در دهه اخیر نیز نشان می‌دهد نرخ باروری در سراسر کشور به زیر سطح جانشینی رسیده و به‌ویژه در کلان‌شهرهایی چون تهران، اصفهان، شیراز و مشهد شیب سقوط جمعیت جوان، شدیدتر از میانگین کشوری است.

تقلیل بحران به عدد بازتولید یک خطای راهبردی

اظهارات بانکی‌پور از یک زاویه مهم دیگر نیز نیازمند نقد است. اینکه چرا مسئله‌ای به این پیچیدگی و عمق، به یک «نسبت» آماری فروکاسته می‌شود؟ در چه چهارچوبی می‌توان تصور کرد شهادت انسان‌های بزرگ، با زایش نوزادان گمنام در ترازوی آمار قابل مقایسه است؟ و مهم‌تر آنکه این نگاه عددمحور، چه تأثیری در جهت‌گیری‌های کلان حکمرانی جمعیتی خواهد داشت؟
یکی از بحران‌های مزمن در سیاست‌گذاری عمومی ایران، برخورد کمی‌گرایانه با مسائل کیفی است. اینکه فکر کنیم صرفاً با افزایش عدد تولدها می‌توان بحران جمعیتی را حل کرد، عین ساده‌سازی خطرناک یک معضل چندلایه است. نوزاد، به‌خودی‌خود سرمایه نیست؛ آنچه او را به سرمایه تبدیل می‌کند، زیرساخت‌هایی است که قرار است او در آن بالنده شود؛ زیرساخت‌هایی مثل خانواده،

به بهانهٔ صحبت‌های حاشیه‌ساز یک نماینده، شکست برخی ایده‌های جمعیتی را بررسی کردیم

ساده‌سازی بلای جان جمعیت

آموزش، بهداشت، امنیت، اشتغال، رفاه و امید به آینده.

مقایسه غلط کاهش تولد به جنگ ارتباطی ندارد

محمد سلیمی، جمعیت‌شناس در گفت‌وگو با «فرهیختگان» اظهار داشت: «خرداد سال گذشته ۲۹ هزار تولد داشتیم و در تیر همان سال، ۳۱ هزار مورد تولد ثبت شده است. حالا اگر بخواهیم با خرداد سال گذشته مقایسه کنیم، چیزی در حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ مورد افزایش داشته‌ایم اما اگر با تیر سال گذشته مقایسه کنیم، یعنی خرداد امسال نسبت به تیر پارسال، حدود ۱۴۰۰ مورد کاهش داشته‌ایم. درنتیجه این جنگ که نه به‌طور کامل در خرداد بوده و نه به‌طور کامل در تیر، یعنی اگر بخواهیم میانگینی بگیریم از مولاید خرداد و تیر، چیزی در حدود ۳۰ هزار و ۴۰۰ تولد می‌شود. بنابراین در بهترین حالت، تولدها هیچ تغییری نکرده‌اند. هرچند این مقایسه اساساً اشتباه است، چون در بهار امسال به‌طورکلی با کاهش مولاید روبه‌رو بوده‌ایم، پس اساساً این مقایسه، مقایسه درستی نیست و نوعی برداشت اشتباه از آمار است.»

وی با اشاره به اینکه مقایسه آمار شهدای عز‌زمان با آمار مولاید در این بازه، از اساس نادرست است، گفت: «چون این تولدها نتیجه تصمیم خانواده‌ها در ۹ ماه پیش هستند، یعنی این‌طور نبوده که در همین ایام تصمیم به بچه‌دارشدن گرفته باشند و در همین ایام هم فرزندشان به دنیا بیاید که بخواهیم تأثیر جنگ را ارزیابی کنیم. این نگاه از نظر علمی کاملاً مردود است. ما باید در سال آینده به این بازه زمانی نگاه و بررسی کنیم که مولاید در آن بازه ۱۲ روزه چگونه بوده‌اند. آیا خانواده‌ها تحت‌تأثیر قرار گرفته‌اند یا نه؟»

وی با اشاره به زمان کرونا گفت: «در آن دوران می‌بینید که با وجود نگرانی جهانی از جان افراد، آمار ازدواج در سال‌های کرونا افزایش پیدا می‌کند. درحالی‌که تا قبل از آن روند نزولی داشت و بعد از کرونا هم دوباره کاهش پیدا کرد. اما در ایام کرونا، آمار ازدواج بالا رفت، چرا؟ چون دیگر خانواده‌ها مجبور نبودند مراسم عروسی بگیرند. اصلاً گرفتن تالار و پرگزاری عروسی ممنوع شده بود و دیگر کسی آن برچسب اجتماعی را که مثلاً اگر مراسم نگرستی، یعنی نخواستی پول خرج کنی یا مثلاً خواستی گدایی‌زی دربیآوری نمی‌خورد. این فشار اجتماعی برداشته شد و خیلی‌ها به‌راحتی ازدواج کردند. اما اثرش را ما در آمار سال بعد دیده‌ایم، پس کاملاً طبیعی است که در حال حاضر نمی‌توانیم مولاید این ۱۲ روز را به جنگ تحمیلی نسبت بدهیم، چون این‌ها زمان زایمانشان حالا بوده و تصمیم‌گیری برای فرزندآوری مربوط به ماه‌ها پیش است، نه این روزها.»

تولدهایی که دیر می‌رسند روایت پایتخت از یک تعلل

یکی از دلایل اصلی افت نرخ باروری در ایران، نه بی‌میلی مردم به فرزند، بلکه تأخیر مزمن در ازدواج و فرزندآوری است، به‌عنوان‌مثال در تهران، میانگین سن ازدواج برای مردان به ۳۰ سال رسیده و نخستین پدر شدن در حدود ۳۴ تا ۳۵ سالگی رخ می‌دهد. اگر نخستین فرزند فرد در ۳۵ سالگی‌اش به دنیا بیاید، احتمال تولد فرزند دوم و سوم به‌شدت کاهش می‌یابد. این پدیده در ادبیات جمعیت‌شناسی با عنوان «تله زمانی باروری» شناخته می‌شود؛ وضعیتی که در آن فاصله زیاد بین ازدواج ووالدشدن، ساختار باروری را به هم می‌ریزد. بانکی‌پور و هم‌کارانش در این میان، به‌جای بازنگری در ساختارهایی که منجر به چنین تأخیری شده‌اند (از جمله رکود اقتصادی، بحران مسکن، اضطراب آینده، بی‌ثباتی شغلی و مهاجرت ذهنی جوانان) تنها به آمار زایش در یک بازه خاص اشاره و آن را موفقیت معرفی می‌کنند، درحالی‌که این تولدها، نه نشانه ترمیم

بحران، بلکه انعکاس یک وضعیت شکننده و ناپایدار است.

بحران جمعیت نتیجه تصمیم‌های کوتاه‌مدت دیروز

باید پذیرفت وضعیت کنونی جمعیت در ایران، محصول سیاست‌های شتاب‌زده‌ای است که از دهه ۷۰ به بعد اجرا شد. شعار معروف «فرزند کمتر، زندگی بهتر» نه فقط یک توصیه خانوادگی، بلکه مبنای سیاست‌گذاری کلان در نظام سلامت، آموزش و رسانه شد. در آن سال‌ها، بدون درک عواقب بلندمدت، تصمیم‌سازان کشور عملاً جامعه را به‌سوی کاهش جمعیت هدایت کردند. حالا که ساختار سنی کشور در حال پیرشدن است و سهم جمعیت مولد در حال کاهش، همان دستگاه‌های سیاست‌گذار تلاش دارند با ابزارهای محدود و پسر تقصی مانند وام، تسهیلات مسکن و استخدام، مسیر را معکوس کنند، اما فراموش کرده‌اند که اگر کاهش نرخ جمعیت محصول یک‌دهه فرهنگ‌سازی گسترده بود، ترمیم آن نیز نیازمند سرمایه‌گذاری بلندمدت، فرهنگی و چندلایه و نه سخنان تبلیغاتی و مقایسه‌های آسیب‌زااست.

قانون هست، اجرا نیست سرنوشت مبهم مشوق‌های فرزندآوری

بانکی‌پور از طراحان اصلی قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت بود؛ قانونی که با سروصدای فراوان تصویب شد اما در اجرا به مانعی برای خودش تبدیل شده است. بسیاری از بندهای این قانون یا به اجرا نرسیده‌اند یا به دلیل بروکراسی طاقت‌فرسا، عملاً بی‌اثر شده‌اند. بانک‌ها از دادن وام سرپاز می‌زنند، ضامن پیدا نمی‌شود، اولویت استخدام مادران سه فرزندی رعایت نمی‌شود و مشوق‌های مالی کمتر از حد انتظارند.

در چنین شرایطی، مردم نسبت به این سیاست‌ها بدبین شده‌اند و پیش بزرگی از جامعه دیگر انگیزه‌ای برای فرزندآوری نمی‌بیند. بحران معیشت، ناامیدی از آینده و بی‌اعتمادی نسبت به وعده‌های سیاسی، فضای تصمیم‌گیری خانواده‌ها را به گونه‌ای شکل داده که فرزند بیشتر، به‌جای آنکه نعمت تلقی شود، به یک دغدغه پرهزینه تبدیل شده است.

اظهارات اخیر بانکی‌پور بیش از آنکه نشانه‌ای از امید باشد، سندی است بر نوعی فاصله‌گرفتن از درک واقعیات جامعه. نگاه عددی به انسان، نگاه کوتاه‌مدت به مسئله‌ای بلندمدت است. بحران جمعیت ایران، با حرف‌های تبلیغاتی، حل نمی‌شود. این بحران نیازمند بازخوانی گذشته، بازسازی اعتماد عمومی، اصلاح ساختارهای اجتماعی و فرهنگی و البته دوری از مقایسه‌های آسیب‌زایی است که حرمت جان انسان را در پای آمار قربانی می‌کند. کاهش نرخ باروری در ایران، صرفاً یک مسئله جمعیت‌شناختی نیست. در دل این بحران یک واقعیت انکارناپذیر وجود دارد؛ جامعه ایرانی، چه جوان و چه میانسال، انگیزه‌ای برای فرزندآوری ندارد. نه به این خاطر که انسان‌ها تغییر کرده‌اند، بلکه به‌دلیل آنکه مجموعه‌ای از فشارهای اقتصادی، بی‌ثباتی‌های اجتماعی و بحران‌های فرهنگی، فضای تصمیم‌گیری خانواده را تغییر داده است. این معادله پیچیده‌تر از آن است که با نسبت شهدای جنگ و آمار تولدها قابل صورت‌بندی باشد.

اقتصاد متزلزل، خانواده متزلزل‌تر

نخستین و شاید پررنگ‌ترین مؤلفه در کاهش میل به فرزندآوری، مسئله اقتصاد است. بحران معیشت که در دهه گذشته در سطوح مختلف جامعه رسوخ کرده، عملاً امکان برنامه‌ریزی بلندمدت را از بسیاری از خانواده‌ها گرفته است. تورم مزمن، نبود امنیت شغلی، قیمت سرسام‌آور مسکن، کاهش ارزش ریال و چشم‌انداز

مبهم اقتصادی عواملی هستند که آینده را نه مطلوب، بلکه پرخطر جلوه می‌دهند. در چنین شرایطی ازدواج و فرزندآوری برای بسیاری از جوانان نه‌تنها اولویت نیست، بلکه نوعی مخاطره به‌حساب می‌آید. گزارش‌های میدانی در کلان‌شهرهایی چون تهران، مشهد، تبریز و کرج نشان می‌دهد جوانانی که حتی در دهه سوم زندگی‌اند، هنوز قادر به تأمین اولیه‌ترین مؤلفه‌های استقلال خانوادگی نیستند.
آیا در چنین بستر اقتصادی، تولد یک نوزاد، صرفاً با مشوق‌هایی چون وام ۲۰۰ میلیونی یا اولویت مسکن مهر، می‌تواند شکل بگیرد؟ آیا بانکی‌پور و هم‌فکرانش حاضرند یک زندگی واقعی در محله‌ای بی‌زیرساخت و با دستمزد حداقلی تجربه کنند، آنگاه از دیگران انتظار فرزندآوری داشته باشند؟

اضطراب اجتماعی و ترس از آینده

مسئله فرزندآوری، تنها وابسته به جیب مردم نیست، بلکه به ذهن و روان آن‌ها نیز گره خورده است. جامعه ایران در سال‌های اخیر با یک بی‌ثباتی روانی گسترده مواجه شده است؛ از کرونا گرفته تا تحریم‌های اقتصادی، از بحران‌های زیست‌محیطی گرفته تا مهاجرت نخبگان و تضعیف نهاد خانواده. نتیجه آن نوعی ترس جمعی از آینده است؛ ترسی که نمی‌گذارد خانواده‌ها نسبت به آینده فرزندان خود مطمئن باشند. در بسیاری از مطالعات اجتماعی، معرفی شده است. این نااطمینانی، خاص طبقه فرودست نیست، حتی خانواده‌های طبقه متوسط روبه‌بالا نیز ترجیح می‌دهند با یک فرزند یا بدون فرزند زندگی کنند؛ چراکه نمی‌خواهند فرزندی را وارد دنیایی کنند که خودشان نسبت به آن احساس امنیت نمی‌کنند.

جمعیت، تابع انگیزه است؛ نه دستور

از دیگر خطاهای جدی برخی مسئولان در مواجهه با بحران جمعیت، برخورد آمرانه با پدیده‌ای است که اساساً تابع انگیزه، خواست، رضایت و شرایط زندگی مردم است. سخن‌گفتن از رشد جمعیت بدون ایجاد انگیزه، مانند تشویق مردم به ورزش در شهری بدون پیاده‌رو و باشگاه است. این دقیقاً همانجایی است که سیاست به بن‌بست می‌رسد؛ جایی که نمی‌فهمد مردم «چرا نمی‌خواهند»، نه اینکه «چرا نمی‌توانند». واقعیت آن است که اکثریت جوانان ایرانی، اگر شرایط اقتصادی، اجتماعی و روانی مساعد باشد، به ازدواج و فرزندآوری تمایل دارند. اما آنچه آن‌ها را عقب رانده، نه میل شخصی، بلکه ساختارهایی معیوب است که زندگی را پرهزینه، آینده را مبهم و تصمیم‌گیری را غیرممکن کرده است.

از بحران جمعیت تا بحران اعتماد

نکته مهم دیگر که از چشم بسیاری از مدافعان طرح‌های جمعیتی پنهان مانده، بحران اعتماد اجتماعی است. مردم ایران درطول سال‌های گذشته، وعده‌های بسیاری شنیده‌اند که یا تحقق‌نیافته یا بسیار دیر و ناقص اجرا شده‌اند. همین مسئله باعث شده هر قانون یا مشوق تازه‌ای، حتی اگر از نظر شکلی جذاب باشد، با تردید مواجه شود. وقتی جوانی برای دریافت وام ازدواج باید سه ضامن معتبر پیدا کند، وقتی مادری برای استفاده از مرخصی زایمان باید از کار خود بگذرد، وقتی مدرسه دولتی در بسیاری مناطق کیفیت ندارد و وقتی هزینه‌های درمان و آموزش هر روز سنگین‌تر می‌شود، مردم به این نتیجه می‌رسند که روی هیچ وعده‌ای نمی‌توان حساب کرد. در چنین فضایی سیاست‌های جمعیتی، هرچقدر هم قانونمند و برنامه‌ریزی‌شده باشند، بدون بازسازی سرمایه اجتماعی ره به جایی نخواهند برد.

تسهیم درآمد محتوا؛ بازتولید یک رانت ساختاری

سیاست‌گذاری تعرفه‌ای، اما این نقطه تعادل ممکن است – بدون تحقق هدف اصلی خود– به‌جای تغییر رفتار مصرف، به افت کلی کیفیت خدمات، نارضایتی کاربران و فشار اقتصادی بر اپراتورها برای افزایش قیمت تبلیغات، مفروض‌های انگیزشی این مصوبه این‌طور صورت‌بندی شده که رفتار اپراتورها و کادربان به‌واسطه ابزارهای مالی و تعرفه‌ای قابل هدایت و مهندسی است. به بیان دیگر فرض می‌شود اگر هزینه ترافیک بین‌الملل برای اپراتورها افزایش یابد، آن‌ها به‌صورت طبیعی مشوق مصرف محتوای داخلی می‌شوند و کاربران نیز به‌دلیل صرفه‌جویی اقتصادی ترجیح می‌دهند از پلتفرم‌های داخلی استفاده کنند. این چهارچوب ضمنی همچنین بر این باور است که تقاضای فعلی برای پلتفرم‌هایی چون یوتیوب، تلگرام، اینستاگرام یا تیک‌تاک، ناشی از ارزان‌تر بودن یا دسترسی آسان‌تر است، نه برتری فنی، تجربه کاربری یا اثر شبکه‌ای. بنابراین با ایجاد تفاوت قیمتی انتظار دارد همان نوع محتوا به پلتفرم‌های داخلی منتقل شود و مصرف کاربران به شکل پایدار بازتوزیع گردد.

این نگاه بیش از حد اقتصادی و تقلیل‌گرایانه به رفتار مخاطب نگاه می‌کند و نقش عوامل غیراقتصادی مانند کیفیت تجربه کاربری، تنوع محتوایی، آزادی انتخاب، شبکه اجتماعی کاربران و اعتماد عمومی را نادیده می‌گیرد. در یک جمع‌بندی صریح می‌توان گفت تجربه کاربری افراد در اینترنت و فضای مجازی در بستری از روابط اجتماعی، فرهنگی و فناوریانه رقم می‌خورد. در نتیجه تصور اینکه با گران شدن ترافیک خارجی، همان ویدئوهای محبوب به‌صورت «فریز‌شده» یا بازنشر یافته در بسترهای بومی مصرف خواهند شد، ساده‌انگارانه است و می‌تواند به شکست سیاست، گسترش نارضایتی و استفاده گسترده‌تر از ابزارهای دور زن محدودیت‌ها منجر شود.

عمادالدین پاینده پژوهشگر اقتصاد دیجیتال

اخیراً مصوبه شورای عالی فضای مجازی با عنوان «سیاست‌ها و الزامات تعرفه‌گذاری ترافیک شبکه و تسهیم درآمد محتوا» پس از تأیید توسط دولت جهت اجرا ابلاغ شد. هدف اعلام‌شده این سند، تقویت زیست‌بوم محتوای بومی و «تعمید اقتصاد محتوا»، کاهش وابستگی به ترافیک بین‌الملل و حمایت از تولیدکنندگان داخلی محتواست. مطابق با این سیاست اپراتورها موظفند ماهانه مبالغی تحت عنوان «حق السهم محتوا» به شرکت ارتباطات زیرساخت بپردازند. این مبالغ از فرمولی پیچیده به‌دست می‌آید که میزان مصرف ترافیک بین‌الملل را در نرخ مؤثر گنجانده و در عدد ۲ ضرب می‌کند تا از این رهگذر هزینه ترافیک خارجی افزایش یابد و اپراتورها به توسعه و مصرف محتوای داخلی تشویق شوند.

مبالغ مذکور به‌صورت سپرده در اختیار شرکت زیرساخت قرار می‌گیرد و سپس مطابق با شیوه‌نامه‌ای در «کمیسیون عالی محتوا» به صندوق‌های فناوریانه وابسته به معاونت علمی و مرکز ملی فضای مجازی منتقل می‌شود. تنها پلتفرم‌ها و تولیدکنندگانی که مجوز معتبر، هویت شفاف و رتبه‌بندی تأییدشده داشته باشند، می‌توانند از این منابع بهره‌مند شوند. این طرحی با وجود ظاهر توسعه‌گرایانه در عمل نگرانی‌هایی جدی در خصوص شفافیت، رقابت‌پذیری و امکان سوءاستفاده نهادی را به‌دنبال داشته است.

از «نیم‌بها» تا «تسهیم»

ادامه مسیر یک سیاست شکست‌خورده

ماجرای تسهیم درآمد پدیده‌ای تازه نیست. از سال ۱۳۹۵، با مصوبه